

## معرفی کتاب

نقد و بررسی از: احمد صادقی\*

**Henrik Larson, Foreign Policy and Discourse Analysis, London & New York: Routledge, 1997.**

یکی از دشواری‌های عمومی در تحلیل سیاست خارجی، چگونگی برخورد نظری با باورهای کلی بازیگران است. باورهایی که فراتر از ایدئولوژی سیاسی هستند. برخورد ادبیات سنتی در تحلیل سیاست خارجی، این‌گونه باورها را از دیدگاهی فردگرایانه و اثباتی و بدون در نظر گرفتن تأثیر زبان و پایه‌های اجتماعی بر این باورها مورد بررسی قرار داده است.

این کتاب، با در پیش گرفتن چارچوب نظری بر پایه‌ی زبان‌شناسی و مفهوم گفتمان سیاسی در صدد بررسی مشکلات یاد شده در بررسی مفاهیمی چون اروپا، دولت، سرشت روابط بین‌الملل، امنیت و نظایر آن‌ها از دید دو کشور مورد مطالعه‌ی خود می‌باشد. نویسنده در فرض اساسی خود تلاش می‌کند تا اثبات نماید چارچوبی گفتمانی می‌تواند به تحلیل تفاوت‌ها و همانندی‌های موجود در خط‌مشی‌های انگلستان و فرانسه نسبت به اروپا، در دهه‌ی ۱۹۸۰ کمک کند. معنی‌های متفاوتی که در قالب گفتمان‌های گوناگون در مورد چهار مفهوم اساسی در

خط‌مشی‌های این دو کشور در دهه‌ی ۱۹۸۰ نسبت به اروپا چون: اروپا، مفهوم دولت کشور، امنیت و سرشت روابط بین‌الملل وجود دارد، مورد مطالعه قرار می‌گیرد. استدلال به کار گرفته شده در کتاب، این است که گفتمان موجود در مورد این چهار مفهوم می‌تواند روشن‌گر خط‌مشی‌های انگلستان و فرانسه در مورد اروپا در دهه‌ی ۱۹۸۰ باشد. دلیل اهمیت چهار مؤلفه‌ی گفته شده، نیز به این ترتیب عنوان می‌شود که: اروپا مفهوم مشاجره‌انگیز ناشی از دستور کار پنهانی مربوط به اروپا محوری در دهه‌ی ۱۹۸۰ بود. مفهوم دولت کشور با توجه به اهمیت بحث جامعه و کشور در روابط بین‌الملل و مرتبط بودن ساختارهای جامعه و کشور در تبیین پیامدهای سیاست خارجی و روابط بین‌الملل و در نتیجه‌ی آن اهمیت معنی این مفاهیم در توصیف سیاست خارجی، مورد توجه است. مفهوم امنیت نیز به عنوان یک مفهوم مورد مشاجره در دهه‌ی ۱۹۸۰ مطرح بوده است. مفهوم سرشت روابط بین‌الملل، نیز برای هرگونه تحلیل سیاست خارجی یک ارزش کلی به حساب می‌آید.

این کتاب، برای ارائه‌ی یک چارچوبه‌ی نظری برای روبه‌رو شدن با باورها در تحلیل سیاست خارجی، زبان را به عنوان خاستگاهی برای ابراز باورها و سرشت اجتماعی آن‌ها در نظر می‌گیرد و عناصر مربوط به نظریه‌ی زبان‌شناسی و مفهوم گفتمان سیاسی را مورد توجه قرار می‌دهد.

## فصل ۱ - تحلیل گفتمانی و سیاست خارجی

در این فصل، نقد جریان حاکم بر ادبیات مربوط به تحلیل سیاست خارجی بر پایه‌ی «عوامل روان‌شناختی» و باورها آغاز می‌شود. دشواری‌های موجود در ادبیات سنتی بر پایه‌ی «عوامل روان‌شناختی» را می‌توان به دو بخش نظام باورها و سازواره‌های روان‌شناختی (چون سوء برداشت، پافشاری‌های بی‌خردانه و نظایر آن) تقسیم نمود. تمرکز یافتن کار مطالعه بر «عوامل روان‌شناختی»، سه گونه مشکلات را در ادبیات سنتی مربوط به سیاست خارجی به وجود می‌آورد.

نخست، گرایش به تمرکز بر شخص تصمیم‌گیر، زیرا رهیافت سنتی اغلب بر فرد تکیه می‌کند، و با مهم شمردن فرد تصمیم‌گیر (رهبر سیاسی رده‌ی بالا)، مبنا را بر نظام باورهای وی و بازیگر قرار می‌دهد. [بحث از «نقش‌ها» در برابر «شخصیت» (مانند کارهای روزانه) تلاشی است

برای پردازش نظریه‌های کلان از رفتار سیاست خارجی]. این رهیافت، تأثیر فرد و نظام باورهای کلی او را بر جریان سیاست خارجی کشور نادیده می‌گیرد. هر چند در این رهیافت، گاهی بر شناخت گروه نخبگان هم توجه می‌شود، اما شناخت ژرفی از موضوع پایداری دیدگاه‌های خاص در محیط تصمیم‌گیری به دست نمی‌دهد و به محیط‌های ویژه ساختاری و وضعیت‌های تصمیم‌گیری که فرد در آن‌ها نقش تعیین‌کننده دارد، منحصر می‌ماند. تصمیم‌های فردی و شخصی و نه فرایندهای پایدار، ملاک توجه قرار می‌گیرند. (کسانی چون هالستی، اسمیت، واگلر، بولدینگ و جرویس در زمره‌ی این تلاش‌گران کلاسیک قرار دارند). قطع نظر از شرایط ویژه‌ای که در آن‌ها هیتلر و استالین در اروپا، و در سال‌های گذشته نیز تا حدی مارگرت تاچر در انگلیس و فرانسوا میتران در فرانسه سر بر آوردند، در تاریخ اروپای غربی چنین شرایط ساختاری ویژه در بیش‌تر کشورها وجود ندارد.

دوم، تمایل به تلقی پوزیتیویستی از باورها. در رهیافت مربوط به ادبیات سنتی، باورها به عنوان «متغیرهای میانگینی» هستند که مرجع‌های معنی‌بخش و ضروری برای بازیگران و ابزاری درک دنیا تلقی نمی‌شوند. در حالی که فهم بازیگر سیاسی از جهان، عاملی اساسی است و چارچوب رفتار و اقدام فرد را پایه‌گذاری می‌کند. همچنین باورهای بازیگران نه به عنوان یک واقعیت عینی، بلکه (مثلاً از نگاه جرویس) برداشت‌ها و انگاره‌ها بیرون از دنیای واقعی در نظر گرفته می‌شوند، و باورها نه از درون خودشان، بلکه از یک نگاه بیرونی سنجیده می‌شوند.

سوم، این‌که در مطالعه‌ی باورها و سازواره‌های روان‌شناختی فرض بر این است که زبان یک رسانه‌ی شفاف و فاقد پویایی‌های ویژه‌ی خود است. ادبیات سنتی، زبان را به عنوان یک رسانه‌ی شفاف که معنی را منتقل می‌کند، در نظر می‌گیرد. در حالی که زبان پویایی ویژه‌ی خود را دارد و شفاف نیست، پژوهش‌گر نمی‌تواند باورها و سازواره‌های روان‌شناختی را بدون در نظر گرفتن زبان، مستقیماً از منبع مورد بررسی خود قرائت نماید. از این‌رو، جایگاهی برای گفتمان و گفت‌وگو قابل نیستند. زبان به عنوان یک رسانه‌ی خنثی برای انتقال معنی در نظر گرفته می‌شود که نقش جداکننده و عمده‌ای ندارد (دیدگاه کیوهن و گلدشتاین). دشواری‌ای که در رهیافت ادبیات سنتی وجود دارد، این است که با وجود اهمیت و کارآمد بودن آن در بسیاری از تحلیل‌های تصمیم‌گیری سیاست خارجی، حوزه‌های کاربرد خود را تعیین نمی‌کند.

### تحلیل گفتمانی به عنوان یک رهیافت جایگزین

بنابر آنچه گفته شد، کتاب حاضر رهیافتی زبان‌شناسانه دارد و عناصر زبان‌شناسی ساخت‌گرا و فراساخت‌گرایانه را مورد استفاده قرار داده و مفهوم گفتمان سیاسی را در برخورد با مفاهیم کلان (چهار مورد گفته شده) برای رفع دشواری‌های سه‌گانه‌ی گفته شده به کار می‌گیرد. این شیوه متمایز از نگاه هرمنوتیک و پدیدارشناسانه است.

### عامل زبان

یک نکته‌ی راه‌گشا در رهیافت زبان‌شناسانه‌ی ساخت‌گرا، این است که ما نه به معنی، بلکه تنها به زبان دسترسی داریم، نظر سوسور<sup>(۱)</sup> به عنوان بنیان‌گذار زبان‌شناسی ساخت‌گرا، در این باره حاکی از آن است که برقراری ارتباط بین عقاید یا معنی‌ها (به عنوان مدلول<sup>(۲)</sup>) با واژگان یا به عبارت درست‌تر، آوانگارها<sup>(۳)</sup> (به عنوان معرف یا دال‌ها<sup>(۴)</sup>) امری اختیاری است. (بهترین مثال بر این مدعا، وجود بسیاری از زبان‌های گوناگون است). گوناگونی بین عقاید و معنی‌ها تنها از راه تفاوت بین واژگان امکان‌پذیر می‌شود. تأثیر واژگان از گوناگونی آن‌ها با هم ریشه می‌گیرد و نه یک جوهره‌ی اثباتی درونی در یکایک واژگان. ارزش واژگان از آن چه که نیستند سرچشمه می‌گیرد. به عبارتی، به طور منفی تبیین می‌شوند. پیامد دل‌خواه سرشت ارتباط بین معنی و آوانگارها این است که واژگان بازتاب ناب مصداق‌ها / معنی‌ها نیستند. از این‌رو، توجه به توانایی ایجاد معرف یا معنی‌بخش برای به وجود آوردن معنی تازه، یک نکته‌ی اساسی در زبان‌شناسی ساخت‌گرا و فراساخت‌گرا است. یعنی این‌که واژگان یا عبارت‌ها می‌توانند معنی تازه با خود به همراه آورند، که مهم‌ترین مثال آن شعر است. واژگان به تنهایی بر یک موجودیت پیشینی دلالت نمی‌کنند. در نتیجه، تغییرات در سطح واژگان دلالت بر تغییر معنی‌ها می‌نماید. زبان‌شناسی بر خلاف هرمنوتیک و پدیدارشناسی در صدد رسیدن به ژرفای تازه‌ای در معنا نیست، بلکه تلاش می‌کند تا در سطح معرف‌ها به قانون‌مندی و انتظام دست یافته و در نتیجه، در سطح واژگان باقی می‌ماند. از نگاه زبان‌شناسانه وجود معنی ناب محل تردید است.

1 . Saussure

2 . Signified

3 . Sound Images

4 . Signifiers

مهم‌ترین فیلسوفان فراساخت‌گرا چون فوکو و دریدا، امکان سخن گفتن از معنی یا عقیده‌ی اجتماعی بیرون یا پایین‌تر از حوزه‌ی زبان را مورد تردید قرار می‌دهند. یعنی این‌که هیچ معنایی بیرون از زبان وجود ندارد. زبان بنیاد اولیه‌ی کار است. حضور مطلق نامطلق است و تنها بازنمایی است که وجود دارد. جمله دریدا که هیچ چیز بیرون از متن وجود ندارد، در این زمینه مثال زدنی است. نباید در پی معنی واقعی بود و حقیقت روان‌شناختی یا سپهر پدیدارشناسانه‌ی ذهنی نهفته در پس واژگان، اساساً ابهام موجود در زبان، نفوذ کردن و یافتن نهفتگی‌های آن را ممکن می‌سازد. بدبینی نسبت به وجود معنی بیرون از حوزه‌ی زبان، به موضوع یا نقش انسان آفرینش‌گر باز می‌گردد. به تعبیر (فوکو و دریدا)، نگرش علمی اجتماعی انسان خردورز و حاکم، و همچنین نظریه‌ی کلان و فراگیر، دیگر وجود ندارد. زیرا بشر تا حد بسیاری آفرینشی برکشیده از زبان است.

در این جا تفاوت بین ساخت‌گرایان و فراساخت‌گرایان در این است که گروه نخست، بین زبان و معنی رابطه قایل هستند و با وجود تغییر در معنی، وجود آن را اثبات شده می‌دانند. در حالی که گروه دوم، دال را بسیار منعطف و شناور می‌دانند و برای آن‌ها گره زدن معنی در درون زبان ناممکن است.

نتیجه کلی، این است که از منظر زبان‌شناختی نمی‌توان پژوهشی را در سطح عقاید یا معنی بدون واسطه زبان انجام داد. در این حالت نیز، به دلیل پویایی زبان (برخاسته از سرشت مستقل معنی‌بخش‌ها یا معرف‌ها)، به هنگام خواندن متن یا گوش دادن به یک گفتار در حال آموختن زبان و نه معنی هستیم. زبان رسانه‌ی انتقال و معنی اجتماعی است. از این رو، زبان نیز در کنار هنجارها و ارزش‌ها مانع اجتماعی محکمی در برابر بازیگران اجتماعی است. فرض این است که زبان تا آن حد با ثبات و مستمر است که پژوهش‌گر بتواند الگوهای محدودکننده‌ی سیاست‌ها را در آن بیابد.

## گفتمان

به طور عمومی، نظامی از ارزش‌های و قواعد در یک قالب زبان‌شناسی مشخص را می‌توان گفت‌مان نامید، هر چند که در رهیافت‌های گوناگون تعریف و کاربردهای آن متفاوت است. گفت‌مان

هم در قالب مفاهیم خرد در زبان‌شناسی سنتی و روان‌شناسی اجتماعی (در مورد تحلیل گفت‌وگوهای روزمره)، و هم در مفاهیم کلان در ساخت نظریه و تحلیل اجتماعی (در مورد نقش زبان در شکل دادن به فرایندهای اجتماعی) به ویژه نقش گفتمان در روابط قدرت (فوکو، آلتوسر) به عنوان بازتاب انتقال مستقیم وضعیت کشمکش طبقاتی به کار می‌روند. از نگاه فوکو در جامعه، زبان با قدرت پیوستگی دارد و گفتمان نقش کانونی در بنا نهادن هویت‌ها و باورهای اجتماعی ایفا می‌کند.

پرداختن به موضوع از نگاه گفتمان، ساختار تجریدی و کلی زبان را مورد تردید قرار می‌دهد. فرض رهیافت گفتمانی این است که معنی در زبان به تنهایی یافت نمی‌شود. ضرورت وجود جوهره یا محتوا بیش از معنی مطرح است. زبان کلی ناب بی معنی است. در عرصه‌ی جوهره نیز نظام عمومی برای معنی وجود ندارد و آنچه هست، نظام‌های ویژه‌ای است که در آن‌ها معنی واژگان از یک نظام به نظام دیگر یا از یک گفتمان به گفتمان دیگر متفاوت هستند.

رهیافت گفتمانی مورد نظر در این کتاب، بر مفروضات کلی‌نگر<sup>(۱)</sup> استوار است و حاکی از آن است که سطح کلی اجتماعی معنی‌ها، چارچوبه‌ای مشخص است که افراد باید خود را با آن همراه و هماهنگ سازند. همچنین با توجه به تقسیم‌نگرش گفتمانی در آثار فوکو به دو بخش دیرینه‌شناسی و تبارشناسی قدرت و دانش، که در اولی سرشت گفتمان خودمختار بوده و در دومی بر جایگاه گفتمان به عنوان ابزاری برای کردارهای نهادی تأکید می‌شود.

در این جا با الهام از عناصر مورد نظر فوکو به نقش خودمختارانه‌ی زبان پرداخته می‌شود، و مفاهیم چهارگانه‌ی مورد بحث: اروپا، دولت - کشور، امنیت، و سرشت روابط بین‌الملل، به عنوان بخشی از یک ساختار استدلالی عنوان می‌شود. از این منظر، کردارهای استدلالی شیوه‌ای است که طی آن گفتمان به درون اجتماع راه می‌یابد و از نظر اجتماعی تبلور می‌یابد. فوکو یک وجه حیاتی از گفتمان را این می‌داند که تغییرات در آن الزاماً نهایی نیستند، هر چند که عناصر کانونی یک گفتمان پابرجا می‌مانند. در درون گفتمان، مفاهیم نظامی سلسله‌مراتبی دارند. مفاهیم کانونی به عنوان گزاره‌های بنیادین در جایگاه ریشه قرار دارند که بالاتر از ریشه و در وضعیت شاخه به پدیده‌های عینی بدل می‌شوند. در این حالت، تغییرات در حدود بیانیه‌های

مشتق شده در ردیف سوم که عینی هستند، صورت می‌گیرند. تنها در صورتی که گزاره‌های بنیادین تغییر یابند، یک گفتمان از بین می‌رود.

گزاره‌های مشتق (۳) گزاره‌های مشتق (۳)

گزاره‌های مشتق (۲) گزاره‌های مشتق (۲) گزاره‌های مشتق (۲)

گزاره‌های مشتق (۱) گزاره‌های مشتق (۱)

گزاره‌های بنیادین

گفتمان و کردارهای استدلالی، بر دیگر جلوه‌های غیر برهانی محیط (چون نهادها، فرایندهای اقتصادی و روابط اجتماعی) برتری می‌یابند. ساختارهای استدلالی و گفتمان‌ها در یک حوزه معنایی استدلالی با همدیگر برخورد و تلاقی می‌نمایند، که حاکی از آن است که همواره وجود یک گفتمان در اساس در تهدید است، چیزی که به آن رقابت و هم‌وردی می‌گویند. نتیجه این‌که، کشاکش بر سر معنی‌ها، آوردگاه اجتماعی مهمی است که در آن چگونگی تعلق تبیین‌ها به حوزه‌های گفتمانی، هویت گفتمان‌ها را شکل می‌دهند. به همین دلیل، یک گفتمان نمی‌تواند به طور کامل بر یک جامعه سیطره یابد و معنی‌ها را تثبیت نماید. چه بسا در یک جامعه بین دو یا چند گفتمان کشمکش در گیرد. نتیجه تا این‌جا این است که:

۱. رهیافت زبان‌شناسانه غیر فردگرایانه است که در آن زبان یک پدیده‌ی اجتماعی به حساب می‌آید.

۲. رهیافت زبان‌شناسانه با تأکید بر روی زبان به جای معنی، می‌تواند راه‌حلی برای دشواری معنا ارائه نماید. در صحنه‌ی عمل سیاسی بازیگران ناچارند که ارزش‌ها و قواعد گفتمان (یعنی زبان سیاسی) را رعایت کنند.

۳. در نظریه‌ی زبان‌شناسانه، زبان یک پدیده‌ی خودارجاع است، و بسیج‌کننده‌ی همه‌ی معنی‌ها است، یعنی این‌که به چیزی جز خود دلالت نمی‌کند و نمی‌توان آن را به عوامل دیگری (چون جایگاه اجتماعی بازیگران، یا وضع بین‌المللی کشور) تقلیل داد.

۴. معنی یا زبان به عنوان بنیاد اقدام سیاسی، و به عنوان بخش عمده رفتار انسان است.

۵. کشاکش و رقابت بین گفتمان‌ها امری اساسی است. می‌توان از جدال استدلالی نیز سخن

گفت.

۶. بر پایه‌ی تحلیل گفتمان‌ها، متن است که مورد قرائت قرار می‌گیرد و هیچ چیز دست‌یافتنی بنیادی‌تر از متن وجود ندارد.
۷. رهیافت گفتمانی بیان‌گر انعطاف زبان و در نقطه‌ی مقابل رهیافت نظام‌باورها است که در آن هر تغییری یک تغییر کلی خواهد بود. گفتمان می‌تواند حاکی از تغییر و استمرار باشد.

### پیامدهای کاربرد تحلیل گفتمانی در تحلیل سیاست خارجی

وجود گفتمان سیاسی در محیط داخلی سیاست خارجی کشور، حاکی از آن است که این امر به عنوان قید و چارچوب به سیاست خارجی شکل می‌دهد. در این مورد، ساختار زبان‌شناختی و استدلالی، ارزشی توصیفی و تعمیم‌بخش دارد. گفتمان سیاسی به عنوان یک منبع در سیاست خارجی در کنار دیگر منابع ساختاری اقتصادی و اجتماعی ایفای نقش می‌کند و می‌تواند عناصر موجود در نظریه‌های برد متوسط را به همدیگر پیوند دهد، و توان تفسیر آن‌ها را از یک دیدگاه تجربدی‌تر و به عنوان گفتمان سیاسی، به ما بدهد. (نمونه‌ی آن در مدل‌های سه‌گانه‌ی آلیسون، بازیگر خردمند، کسی است که گفتمان آن در یک مقطع موقتی نسبتاً هژمون و پذیرفتنی است. اما در مدل سوم، رقابت بین جناح‌های دیوان‌سالاری را می‌توان کشاکش بر سر معنی گفتمان‌های متفاوت و حوزه‌ی استدلالی تلقی نمود).

لقزون بر این‌ها رهیافت گفتمانی می‌تواند به تحلیل «شکل‌گیری منافع» کشورها و ارایه‌ی سازوکاری برای فهم چگونگی تبدیل انگیزش‌های بین‌المللی به خط‌مشی‌های داخلی کشورها کمک کند.

### عوامل غیر استدلالی و استقلال گفتمان

یک نکته‌ی مهم این است که چگونه ساختار یک گفتمان سیاسی با دیگر تبیین‌های ساختار داخلی ارتباط پیدا می‌کند. منابع ساختاری دیگری جز گفتمان سیاسی در کار شکل‌گیری سیاست خارجی سهیم هستند، اما اهمیت هر وجه ساختاری در این است که چگونه در قالب زبان معنا می‌یابد. پرسش مطرح در این‌جا این است که آیا ساختار استدلالی را می‌توان به دیگر عوامل ساختاری یا ژئوپولیتیک تقلیل داد؟ در این زمینه، گفتمان سیاسی میانگین و مفسری از جهان و بازتاب ناب ساختارهای مادی است. عوامل جغرافیایی و ژئوپولیتیک در این‌جا مطرح می‌شوند



(بحث موضوع جدایی انگلستان از اروپا هم به واسطه‌ی مسایل جغرافیایی و جزیره‌ای آن و هم به دلیل حس تفاوت انگلستان از اروپا) که البته در زمینه‌های گوناگون متفاوت هستند. رخ داده‌ها و تجربه‌های تاریخی نیز بر پایه‌ی ساخت استدلالی و گفتمان سیاسی برگزیده و مطرح می‌شوند (مورد هجوم قرار گرفتن برخی کشورهای اروپایی از سوی آلمان و روابط مثبت کنونی آن‌ها در اروپا).

### مرزهای گفتمان

مبحث دیگر مطرح نیز احتمال فضای محدود جغرافیایی برای یک گفتمان سیاسی است. در عین حال، گفتمان مرز مشخص نداشته و چه بسا مرزهای چندین کشور یا اساساً فضای بین‌المللی را در نوردد (مانند گفتمان کمونیسم، نئولیبرالیسم و نظایر آن). در بررسی این کتاب، گفتمان‌ها در مورد چهار مفهوم مورد پژوهش ملی هستند یا به عبارتی، مرز کشورها گفتمان سیاسی را محدود می‌کنند. این عرصه، محدوده‌ی چالش‌ها بین نئولیبرالیسم و نئوآلیسم در روبه‌رو شدن با مفهوم سنتی محیط سیاسی داخلی کشورها و رهیافت دولت محور و یا تأثیر وابستگی متقابل بوده است. به گونه‌ای که با وجود گسترش وابستگی متقابل اقتصادی، چگونگی درک و فهم جهان بر پایه‌ی هویت‌ها، و در قالبی ملی بوده‌اند. گفتمان‌ها دارای سطح‌ها و لایه‌های چندگانه هستند و گفتمان‌های رقیب ممکن است بعضاً در یک نکته که «وجه ویژه‌ی ملی» آن‌ها است، با یکدیگر متفاوت باشند.

### گفتمان سیاسی

تأکید صورت گرفته در این جا بر گفتمان سیاسی و تأثیر آن بر خط‌مشی‌ها است. تمایز گفتمان سیاسی از گفتمان عامه و همانندی آن با بحث افکار عمومی، افکار عمومی فعال و ارتباط آن با نخبگان سیاسی است. هر چند گفتمان عمومی و سیاسی گاه با هم هم‌پوشانی دارند، اما قواعد و ارزش‌های این دو الزاماً و به طور پیشینی با هم یکی نیستند (مثال آن تفاوت بین گفتمان سیاسی در آلمان در تعهد مستحکم به همگرایی با اروپا و گفتمان عامه در تأکید بر اهمیت مارک آلمان به عنوان یک نماد ملی است). گفتمان سیاسی به زمینه‌ی ابراز دیدگاه‌های نخبگان در یک وضعیت مشخص و قواعد تعیین‌کننده برای چنین ابرازی، و هم به مجموعه‌ی اعانت‌های صورت گرفته

در سپهر عمومی سیاسی جامعه اطلاق می‌گردد. سطح‌های مختلف را به هم پیوند زده و تمایز بین مشکل ساختار و عاملیت در تحلیل سیاست خارجی را از میان بر می‌دارد.

### دال‌های بین‌المللی گفتمان‌های ملی

پیامدهای بین‌المللی گفتمان سیاسی نیز اهمیت دارند. گفتمان ملی دو کشور می‌تواند مانع یا آسان‌کننده همکاری بین آن‌ها باشد، زیرا در این سطح حوزه‌ی استدلالی مشخص وجود ندارد و گفتمان‌ها هویت یکدیگر را تهدید نمی‌کنند و برای راه‌یابی به درون یکدیگر امکان نمی‌یابند و یکدیگر را هم‌پوشانی نمی‌کنند. در نتیجه، در صحنه‌ی بین‌المللی نمی‌توان به قطع از گفتمان‌های رقیب سخن گفت، و جدال بر سر معنی‌ها در روابط بین‌الملل به سان سیاست داخلی جریان ندارد و رقابت‌ها عمدتاً بر سر سیاست‌ها و در جریان پیشبرد آن‌ها شکل می‌گیرند (مثال کاربرد صلح و هم‌زیستی در بیانیه‌ی مشترک آمریکا و شوروی در دهه‌ی ۱۹۷۰ در مورد تنش‌زدایی با معنی‌های متفاوت، یا بیانیه‌ی فرانسه و آلمان درباره‌ی اتحادیه‌ی اروپا در سال‌های دهه‌ی ۱۹۸۰، یا زبان مشترک فرانسه و آلمان در مورد جنگ‌افزارهای هسته‌ای در دهه‌ی ۱۹۸۰ که با وجود نمودهای متفاوت، گفتمان آن‌ها در مورد امنیت شکل می‌گرفت). متن‌های بین‌المللی از بخش‌های گفتمان‌های متفاوت تشکیل می‌شوند و نه از یک گفتمان مسلط و برتر. در عین حال، خط‌مشی‌های کشورها در جایی به نقطه‌ی اشتراک می‌رسند که گفتمان‌ها امکان آن را فراهم آورده باشند از آن‌جایی که بازیگران سیاسی توان کنترل باورهای بنیادین موجود در گفتمان را ندارند، در رهافت گفتمانی می‌توان گفتمان‌های ملی را عامل ناسازگار و مانع همکاری بین‌المللی تلقی نمود. از این‌رو، تحلیل گفتمانی درصدد است، نشان دهد انسجام درونی و انطباق‌پذیری یک گفتمان آن را از هم‌تایان خود متمایز می‌سازد. همچنین می‌توان در قالب هنجارها و قواعد مشترک به ساختارها و گفتمان‌های هم‌معنی در رهافت جامعه‌ی بین‌المللی قایل بود و آن را گفتمان بین‌المللی دانست.

### موضوع‌های روان‌شناختی

منابع تحلیل گفتمانی، رهافت مرتبط با شیوه‌ی این پژوهش بر تمرکز زبان استوار بوده، و لازمه‌اش مطالعه‌ی اصطلاح‌ها و استدلال‌های به کار گرفته شده در متن (در مورد چهار مفهوم

موردنظر) به جای موضع‌گیری‌ها و گفته‌های مربوط به سیاست خارجی کشورهای مورد مطالعه است. با وجود برخی همانندی‌ها در منابع به کار گرفته شده در تحلیل گفتمانی با شیوه‌های تحلیل سنتی، تفاوت در این است که تحلیل گفتمانی به جای پرداختن به زمینه‌های نسبتاً محدود سیاسی (چون گفت‌وگوهای پارلمانی، سخنرانی‌های وزیران، برنامه‌های حزبی، و گزارش‌های کمیته‌های ویژه) خود را به این زمینه‌ها محدود نکرده و به گزارش‌های مرکزهای فکری و پژوهشی، تحلیل‌های روزنامه‌ای، نوشته‌های آکادمیک به عنوان نمونه‌هایی از گفتمان‌های جاری در جامعه نیز روی می‌آورد.

## فصل ۲ - گفتمان سیاسی انگلستان در مورد مفاهیم دولت - کشور، اروپا، امنیت و سرشت روابط بین‌الملل در دهه‌ی ۱۹۸۰

رهیافت این فصل جنبه‌های تاریخی گفتمان سیاسی (در انگلستان) در مورد کشور و دولت و در دیگر مفاهیم گفته شده مورد تحلیل قرار گرفته و با رسم خطوط اصلی تاریخی، مفهوم بنیادین پارلمان برخوردار از حاکمیت به جای دولت - کشور در گفتمان مسلط تاریخی این کشور مورد شناسایی قرار می‌گیرد. همچنین شیوه‌ی ترسیم و تعیین لایه‌های سیاسی در کشور انگلستان به وسیله‌ی گفتمان مسلط و پس از آن گفتمان سیاسی در دهه‌ی ۱۹۸۰ مورد تحلیل قرار می‌گیرد. دولت کشور. در مورد کشور پادشاهی بریتانیا گفته شده است که این کشور یک کشور چندملیتی برگرفته از انگلیسی‌ها، ایرلندی‌ها، اسکاتلندی‌ها و ولزی‌ها است که از سال ۱۴۰۰ تا ۱۸۰۰ در کنار هم قرار گرفتند. تمرکز فرایندهای سیاسی در لندن و وحدت‌گرا بودن نظام سیاسی و فقدان عناصر فدراسیون در آن و نداشتن حاکمیت مستقل در کشورهای تشکیل‌دهنده‌ی آن که با شورش‌هایی از جانب آن‌ها همراه بوده است، و همچنین نبود روحیه‌ی مداخله‌جویی در سنجش با فرانسه در اروپا و در عین حال تمرکزگرای بودن و فردگرا بودن انگلستان در مقیاس اروپا، در این خصوص مورد توجه می‌باشد.

در دهه‌ی ۱۹۸۰، در انگلستان گفتمان‌های سیاسی مسلط مربوط به دولت - کشور بر پایه‌ی عناصر گفته شده استوار بود که هر دو حزب محافظه‌کار و کارگر در مورد آن اتفاق نظر داشته‌اند. همین موضوع زمینه‌ای برای به کار بردن هرچه بیش‌تر عبارت «مردم انگلستان» به جای عنوان

«ملت انگلستان» بوده است. در دوره‌ی تاچر در دهه‌ی ۱۹۸۰ به ویژه تأکید بر روی ارزش‌های مردم و تجدید حیات دوباره انگلستان بود و در زبان و ادبیات حاکم کم‌تر از «دولت انگلستان» سخن رفته و تأکید دموکراسی انگلیسی (در برابر ارزش‌گذاری به جمهوریت در فرانسه) بیش‌تر بر پارلمان بوده است.

از سال ۱۹۸۲ تا ۱۹۸۹، حزب کارگر به عنوان یک گفتمان رقیب با تأکید کم‌تر بر نقش پارلمان به عنوان نماد اقتدار روی آورد، که نتیجه‌ی آن روی آوردن بیش‌تر به اتحادیه‌ی اروپا و هم‌زمان با آن تأکید بر ملیت، منطقه و بومی‌گرایی و سخن گفتن از لزوم وجود یک قانون اساسی مدرن بود. تأکید بیش‌تر لزوم پاسداری از حقوق سیاسی انسان‌ها و همگرایی بیش‌تر انگلستان با اروپای غربی و لزوم نگاشتن تاریخی دگرگونه از انگلستان بر پایه‌ی تاریخ کشورهای تشکیل‌دهنده آن از جمله خواسته‌های گفتمان‌های رقیب بود، که متفاوت بودن جوهری انگلستان از قاره‌ی اروپا، و اقتدار مطلق پارلمان را بر نمی‌تافتند. در مورد چگونگی لایه‌های سیاسی نیز سرشت وحدت‌گرای حاکمیت را زیر سؤال قرار دادند.

اروپا. گفتمان مسلط سیاسی در انگلستان (بر خلاف فرانسه) نقش مستقلی برای اروپا قایل نبوده و از سده شانزدهم حتی نسبت به آن دریافتی تهدیدآمیز داشته و نظام‌های سیاسی و اقتصادی آن را اقتدارگرا، واپس‌گرا و بی‌ثبات دانسته است. از این‌رو، هدف‌های خود را در گستره‌ی جهانی و در دریا‌های آزاد و بدون تعلق خاطر به اروپا جست‌وجو نموده است.

در سال‌های گذشته نیز در جریان پیوستن به اتحادیه‌های مربوط به اروپا، ناتو، جامعه‌ی ذغال و فولاد و جامعه‌ی دفاعی اروپا و سرانجام اتحادیه‌ی اروپا، مباحث در پرتو گفتمان مسلط و با احتیاط و تأکید بر لزوم پرهیز از کاستن حاکمیت پارلمان انگلستان اقدام نمود. تأکید بر مباحث عمل‌گرایانه، سودمندی و کارکردگرایی ارتباط با اروپا برای آن مطرح بوده، به گونه‌ای که فرهنگ جدایی انگلستان از اروپا را مخدوش سازد.

در دهه‌ی ۱۹۸۰، نیز نگرش سیاست‌های انگلستان نسبت به اروپا در قالب همان گفتمان مسلط و توجیه کار نزدیک‌تر و بیش‌تر با اروپا در گرو سودمندی بازارهای آن برای انگلستان بود، اما همچنان جدا بودن اروپا از انگلستان مطرح بود. گفتمان‌های رقیب که بیش‌تر به گرایش‌های لیبرال و حزب کارگر پیوستگی داشتند، به ویژه از سال ۱۹۸۳ اروپا را اندام‌واره، طبیعی و برای

سیاست خارجی انگلستان گریزناپذیر می‌دانستند. فرهنگ واژگان آن‌ها در مورد اروپا کاملاً متفاوت بوده و اصطلاحاتی چون «ایده‌آلیسم»، «اتحادیه» و «یک‌پارچگی» در مورد اروپا در ارتباط مثبت با یکدیگر قرار داشتند، به گونه‌ای که در این گفتمان‌های رقیب، حاکمیت پارلمان کم‌اهمیت‌تر از ارتباط انگلستان با اروپا بود.

سرشت روابط بین‌الملل. گفتمان مسلط سیاسی در انگلستان به ویژه پس از دوره‌ی کنسرت اروپا (۱۸۲۵-۱۹۱۴) نسبت به نظام بین‌المللی در اساس تلقی یک مجموعه‌ی دربرگیرنده از کشورها بوده است. تلاش برای تعریف انگلیسی و سنتی از اروپا و حفظ موازنه‌ی قوا در آن و جذب فرانسه به کنسرت اروپا، همه حاکی از تلقی گفتمان انگلستان از جامعه‌ی بین‌المللی با برتری انگلستان در آن زمان مطرح بود. سیاست مماشات، گفت‌وگو و مصالحه زمینه‌ی اصلی این گفتمان به حساب می‌آمد. در آغاز سده‌ی بیستم تا سال ۱۹۳۵ پشتیبانی از جامعه‌ی ملل و پس از آن تا سال ۱۹۳۹، همچنین موازنه‌ی قوا در اروپا و شیوه‌ی مماشات وجه غالب در گفتمان انگلستان بود که اتحادها، دیپلماسی پنهان و امپریالیسم را با خود به همراه داشت. گفتمان رقیب نسبت به این شیوه‌های انتقادی برخورد نموده و حکومت دموکراتیک در ابعاد حقوقی و سیاسی در درون کشورها را عوامل تعیین‌کننده‌ی صلح و ثبات بین‌المللی عنوان می‌نمود. از جنگ جهانی دوم به بعد نیز وجه اساسی این گفتمان برتر بر گفت‌وگوی خردمندانه‌ی بین‌المللی و ملاحظات قدرت استوار مانده و انگلستان در فقدان توان خود برای ایفای نقش موازنه‌گر، با توجه به نظام دوقطبی برخاسته از جنگ سرد، به عنوان میانجی بین دو ابرقدرت عمل می‌نمود و به عنوان یک قدرت جهانی در مدیریت بین‌المللی برای خود نقش قایل بود.

در دهه‌ی ۱۹۸۰، نیز در گفتمان برتر سیاسی انگلیس، وجه غالب همچنان تأکید بیش‌تر بر قدرت در روابط بین‌الملل و در کنار آن موازین و قواعد بین‌المللی و ترجیح داشتن دولت‌های دارای حاکمیت بود. دیپلماسی نه بر پایه‌ی وابستگی متقابل، بلکه در قالب سیاست واقع‌گرایانه مطرح بود. روابط شرق و غرب، توجه به پیمان‌سالت و ABM برای بازدارندگی، به عنوان عنصرهای نظم و ثبات بین‌المللی از دیگر جنبه‌های مطرح در این زمینه بودند.

امنیت. در گفتمان انگلستان در مورد امنیت بین سرشت روابط بین‌الملل و امنیت، همانندی بسیار وجود داشته است. تأکید بر لزوم استوار بودن امنیت بر پایه‌ی توان نظامی، دیپلماسی،

کنترل تسلیحات و گفت‌وگوی خردورزانه و در مورد جنگ‌افزارهای هسته‌ای (بر خلاف فرانسه که در مخالفت با فرهنگ و ارزش‌ها و اژگان آتلانتیک عمل می‌کرد) همراهی و مشارکت با آمریکا، مورد نظر انگلستان بود. در دهه‌ی ۱۹۸۰ گفتمان مسلط سیاسی انگلستان در مورد امنیت همراه با گرایش به بازدارندگی هسته‌ای مستقل برای انگلستان و واکنش آمریکا نسبت به این موضوع، بحث بر سر این‌که جنگ‌افزارهای هسته‌ای اساساً امنیت‌آفرین هستند یا نه، با تأکید بر توان نظامی و موازنه‌ی قدرت و کاستن از گفت‌وگو، افزایش زبان ایدئولوژیک (تهدیدانگاشتن شوروی به دلیل ایدئولوژیک) و در عین حال، لحاظ کردن دیپلماسی همراه بود. گفتمان مخالف که به ویژه در حزب‌های کارگر، لیبرال و CND مستقر بود در مخالفت با جنگ‌افزارهای هسته‌ای، از تهدیدها بودن و غیر اخلاقی بودن آن‌ها سخن می‌گفت.

### فصل ۳ - گفتمان سیاسی فرانسه در مورد مفاهیم دولت - کشور، اروپا، امنیت و سرشت روابط بین‌الملل در دهه‌ی ۱۹۸۰

دولت - کشور. نوعی احساسی آگاهی و پنداری ملی در فرانسه از پایان سده‌ی چهاردهم به چشم می‌خورد و تا پس از انقلاب فرانسه در ۱۷۸۹ در قالب سرکوب زبان‌ها و فرهنگ‌های دیگر بروز می‌نمود. رابطه‌ی بین دولت و ملت به روشنی آشکار بود. تا پس از انقلاب فرانسه پادشاه مظهر حاکمیت ملی بود و پس از آن مردم این نقش را داشتند. جمهوریت در کنار این عوامل به عنوان ارزش و یک انتخاب سیاسی، اراده و بسیج نیروها بود که کشور بایستی در خدمت آن باشد و قدرت دولت و مداخله‌گری آن برای حفظ ارزش‌های محوری به کار گرفته شود. پس از انقلاب فرانسه نگرش ژاکوبین‌ها بر ژروندن‌ها در حاکمیت تمرکزگرایی تا سده‌ی بیستم استمرار یافت.

مفهوم میهن عنصر اصلی گفتمان فرانسوی است. تأکید بر نقش عمده‌ی فرانسه در اروپا، قدرت جهانی بودن و نقش جهانی که باید داشته باشد، همه از آن ناشی می‌شدند. پیشبرد ارزش‌های جمهوری در جهان، آزادی، مساوات، برادری، آزادی انسان و شهروند از دیگر پیوست‌های این گفتمان بود. در زمینه‌ی لایه‌های سیاسی، تفوق مفهوم کشور، لزوم پیروی شهروندان از آن، و متمرکز بودن نظام به جای شکل منطقه‌ای آن پس از انقلاب ۱۷۸۹ مطرح

گردید. منطقه‌ها، حوزه‌ها، و بخش‌ها در این گفتمان سیاسی، لایه‌های اجرایی و بدون برخورداری از مشروعیت سیاسی تلقی می‌شدند. در گفتمان سیاسی فرانسه (بر خلاف انگلستان) مهم‌ترین جایگاه به دولت داده شده که در بالاترین لایه‌ی سیاسی قرار می‌گیرد و روابط بین شهروند و دولت جایگاه کانونی دارد.

در دهه‌ی ۱۹۸۰، گفتمان سیاسی مسلط و سنتی در فرانسه به چالش گرفته شد، به ویژه در مورد دموکراسی بودن یا صرفاً یک جمهوری بودن دولت در فرانسه پرسش‌هایی طرح گردید. از این‌رو، اصلاحاتی در سال ۱۹۸۲ در مورد تمرکززدایی صورت گرفت که به سه هدف: واگذاری مسؤلیت‌های دولت به مقام‌های محلی، انتقال قدرت به نمایندگان منتخب محلی، افزایش فرصت‌های مشارکت محلی می‌پرداخت.

اروپا. اروپا نقش برجسته‌ای در گفتمان سیاسی فرانسه از عصر روشن‌گری به بعد داشته است. جایگاه اروپا در این گفتمان، صحنه‌ای برای ایفای نقش فرانسه و اجرای برنامه آن تلقی می‌شد. در مقطع پس از سال ۱۹۴۵، گفتمان سیاسی فرانسه بر پایه‌ی همگرایی در اروپا در کنار دیگر کشورهای این قاره به جز انگلستان، قرار داشت و در پی شکل‌گیری جامعه‌ی اقتصادی اروپا در سال ۱۹۵۴ دوگونه گفتمان در فرانسه در مورد اروپا شکل گرفت: یکی در تلقی از اروپا به عنوان یک نهاد سیاسی که پیش‌نیازی برای هر یک از خط‌مشی‌های فرانسه بوده، و دیدگاه دیگری که اروپا را به عنوان ابزاری برای پیشبرد خط‌مشی‌های فرانسه می‌دانست به طوری که در آن نقش راهبردی با فرانسه باشد.

در دهه‌ی ۱۹۸۰، شیوه‌ی عمل این گفتمان به دو بخش تقسیم می‌شود: مقطع ۱۹۸۳-۱۹۸۱. با حفظ گفتمان سیاسی دهه‌ی ۷۰ در مورد سیاست‌های اقتصادی سوسیالیست‌ها برخی تغییرات در آن صورت گرفت. فرانسه به عنوان عامل و اروپا به عنوان صحنه‌ی عمل و ابزار و این‌که اروپا به عنوان موضوع مرگ و زندگی برای فرانسه به حساب نمی‌آمد و فرانسه و اروپا دو موجودیت جداگانه به حساب می‌آمدند. جایگاه اروپا در گفتمان مسلط الزاماً با جامعه‌ی اروپا مترادف نبوده و همانند با بسیاری دیگر از مؤسسه‌های اروپایی تلقی می‌شد.

مقطع ۱۹۸۴-۱۹۸۳ به بعد، که سه جلوه در گفتمان سیاسی فرانسه دیده می‌شود: نخست -

افزایش بیش‌تر نقش اروپا و فراتر رفتن آن از نقش ابزار برای فرانسه و ضرورت یافتن آن برای فرانسه، دوم - مترادف شدن نام اروپا و فرانسه با هم و سوم - مترادف تلقی شدن اروپا با جامعه‌ی اروپا.

پیامدهای زبان‌شناسی این سه نکته‌ی اساسی این بود که اروپا در گفتمان مسلط سیاسی فرانسه، هم‌معنی با جامعه‌ی اروپا به عنوان یک بازیگر سیاسی همراه با جلوه‌های فرانسوی تلقی می‌شد.

امنیت، نوعی نظامی‌گری به طور تاریخی در زبان امنیتی فرانسه وجود داشت که طی آن انقلاب فرانسه در سال ۱۷۸۹ هم جدالی داخلی و هم خارجی بوده است. سه بار اشغال فرانسه به وسیله‌ی آلمان در صد ساله‌ی گذشته، موضوع نظامی محور بودن امنیت را برای فرانسه مطرح می‌نمود. از زمان جنگ جهانی دوم، صلح‌جویی و صلح، معنی خوبی در گفتمان فرانسه نداشته و فریب‌آمیز تلقی شده است. دستیابی به جنگ‌افزار هسته‌ای برای فرانسه راه‌حلی برای گریز از بیم جنگ بوده و به عنوان استراتژی پیش‌گیری از جنگ از سوی کسانی چون دوگل، گالوا و بوفر مطرح بود. در دهه‌ی ۱۹۸۰، گفتمان مسلط در زمینه‌ی امنیت پایه‌ی محکم‌تری در فرانسه یافت. نقش استقلال‌خواهی فرانسه در استراتژی هسته‌ای با تأکید بر شیوه‌ی دوگل، بسیاری از جلوه‌های سنتی خود را حفظ کرد. در این گفتمان تأکید زیادی بر جنبه‌های نظامی امنیت در برابر جنبه‌های سیاسی آن صورت می‌گرفت.

سرشت روابط بین‌الملل، بخش‌های سیاسی و عناصر سنتی زبان در گفتمان مسلط فرانسه نسبت به روابط بین‌الملل نقش داشته است. این عناصر، به ترتیب زیر بوده است: نخست - بازیگران اصلی دولت‌ها هستند، دوم - توجه چندانی به وابستگی متقابل نمی‌شود و می‌بایست بر آن غلبه نیز بشود. سوم - موازین بین‌المللی چون امنیت دسته‌جمعی و نظایر آن نسبت به اجزای اصلی نظام بین‌المللی در حاشیه هستند. چهارم - سازواره‌های واقع‌گرایانه‌ی سنتی برای امنیت بین‌المللی ضروری هستند. پنجم - گفتمان فرانسه در مورد سرشت روابط بین‌الملل به اهمیت عوامل ژئوپولیتیک دلالت می‌نماید. در مجموع تأکید اساسی بر جنبه‌های فیزیکی تهدید نسبت به فرانسه و سیاست بین‌الملل استوار است و گفتمان فرانسه در مورد این مفهوم نگرشی واقع‌گرایانه بوده است.



## فصل ۴ - چارچوب گفتمانی بررسی خط‌مشی‌های انگلستان و فرانسه در مورد اروپا در دهه‌ی ۱۹۸۰

### خط‌مشی فرانسه درباره‌ی اروپا

در مورد جامعه‌ی اروپا، این خط‌مشی در دو مقطع بررسی می‌شود: مقطع نخست ۱۹۸۱-۱۹۸۳. در این مقطع جامعه‌ی اروپا نقش عمده‌ای در استراتژی بزرگ سوسیالیست‌ها، پس از پیروزی آن‌ها در سال ۱۹۸۱ ایفا می‌نمود. در مقطع مورد بحث در گفتمان مسلط سیاسی و زبان به کار گرفته شده در آن، اروپا ابزار و صحنه‌ی سیاست‌های فرانسه بوده و با وجود ضرورت آن، این دو موجودیت جدا از هم و بدون تلفیق با یکدیگر در نظر گرفته می‌شدند.

مقطع دوم که از کنفرانس سران اروپا در اشتوتگارت در سال ۱۹۸۳ آغاز و ادامه‌ی آن با ریاست فرانسه بر جامعه‌ی اروپا در سال ۱۹۸۴ و با تغییر در موضع‌گیری‌های فرانسه دنبال شد و مشارکت بیش‌تر فرانسه در حل دشواری‌های جامعه‌ی اروپا و گسترش زمینه‌های همکاری در درون جامعه‌ی اروپا با ایجاد تغییرات در معاهده رم را به همراه داشت. این تغییر را می‌توان با تغییر گفتمان مسلط سیاسی فرانسه در مورد اروپا مرتبط دانست که از بیم رنجش آلمان ناشی می‌شد.

در مورد امنیت، دهه‌ی ۱۹۸۰ با بهبود دیدگاه فرانسه نسبت به ناتو، پشتیبانی از استقرار JNF، موضع‌گیری محکم در برابر شوروی و در عرصه‌ی امنیت، اروپایی شدن (اروپایی شدن در قالب گفتمان فرانسه درباره‌ی اروپا و تأکید بر همکاری فرانسه و آلمان و اتحادیه‌ی اروپای غربی) و تأکید بر مناسبات امنیتی درون اروپایی و تجدید فعالیت اتحادیه‌ی اروپای غربی همراه بود.

### خط‌مشی انگلستان درباره‌ی اروپا

در مورد جامعه‌ی اروپا، از سال ۱۹۷۹ تا ۱۹۸۴ در دوره‌ی تصدی محافظه‌کاران خط‌مشی‌های انگلستان نسبت به اروپا واکنشی و مرتبط با دشواری‌های مالی و بودجه‌ای انگلستان بود. از سال ۱۹۸۴ تا ۱۹۸۸ مشکلات مالی یاد شده رفع شده و خط‌مشی‌های انگلستان در این باره فعال‌تر

جلوه نموده است و رهیافت تازه‌ای در پیش گرفته شد.

در مورد امنیت. انگلستان در دهه‌ی ۱۹۸۰ قوی‌ترین پشتیبان ناتو به عنوان مسلط‌ترین بخش مربوط به امنیت اروپا بود و در برابر اقدام‌های تضعیف‌کننده‌ی ناتو واکنش نشان می‌داد. نقش سنتی میانجی‌گر انگلستان به ویژه از راه مواضع ناتو ارتقا یافت. در خصوص اروپا نیز موضع‌گیری‌های انگلستان تابع سیاست‌های آمریکا در جنگ سرد، اوضاع خلیج فارس و جنگ ایران و عراق بود.

## فصل ۵- کاربرد تحلیل گفتمانی در برابر دیگر جایگزین‌های تحلیل سیاست خارجی

فرضیه‌ی تحلیل گفتمانی (جز در یک مورد بهبود نگرش فرانسه نسبت به ناتو) می‌تواند خط‌مشی‌های انگلستان و فرانسه را درباره‌ی چهار مفهوم گفته شده تبیین نماید. در عین حال، تحلیل گفتمانی در مورد سیاست خارجی شیوه‌های دیگر تبیین در این زمینه را مردود نمی‌انگارد. اما نکته‌ی اساسی نارسایی روش‌های پوزیتیویستی در مورد باورهای کلی است و در زمینه‌ی نظام‌های اعتقادی و باورهای کلی، رهیافت گفتمانی می‌تواند دشواری‌های بسیاری از ادبیات مربوط به تحلیل سنتی سیاست خارجی را برطرف نماید. چهار شیوه‌ی تبیین دیگر که می‌تواند هم‌راستا با روش گفتمانی تحلیل سیاست خارجی ارجح نهاده شوند:

بررسی جایگاه ژئوپولیتیک کشورها، که در این مورد جایگاه فرانسه و انگلستان نسبت به اروپا به ویژه پس از ۱۹۴۵ مورد توجه است.

وابستگی متقابل بین‌المللی. فشار روی کشورهای اروپای غربی برای هماهنگی نمودن خط‌مشی‌های خود به ویژه پس از سال ۱۹۴۵.

واقع‌گرایی، توجه و تفسیر نمودن سیاست‌های کشورها بر پایه‌ی منافع ملی آن‌ها.

نظریه‌ی قدرت‌های متوسط. این مفروضه بنیادین که شکل‌های ویژه‌ای از رفتار بین‌المللی را

می‌توان بر پایه‌ی قرار دادن یک کشور در جایگاه قدرت متوسط ارزیابی نمود.

48. see Skocpol, State and Social Revolution, 1979

49. Ibid, p.xi

50. See J. Himmelstein and M.S. Kimmel, 1981; W.Sewell, Jr., 1985; S.A. Arjomand, 1986

51. Laclau E., and Mouffe C., Hegemony and Socialist Strategy: Towards a Radical Democratic Politics (London: Verso, 1985) p.3

52. However, it should be noted that, Foucault's understanding of the facts of Iranian Revolution was largely built on the ideas of his political philosophy: the bipolarity of his concept of power, his ideas on mediation, and his hermeneutics of technologies of the self as related to change.



رویه‌های علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

فصل پنجم - چهارچوب گفتمانی بررسی‌ها  
این فصل به بررسی رابطه بین نظریه‌های مختلف در مورد انقلاب و تغییرات اجتماعی می‌پردازد. در ابتدا، به مفهوم «تکنولوژی‌های خود» (technologies of the self) و نقش آن در فرآیندهای اجتماعی اشاره می‌کند. سپس، به بررسی دیدگاه‌های مختلف در مورد قدرت و سیاست می‌پردازد. در ادامه، به بررسی نقش «حکومت» (government) و «حکومت‌داری» (governmentality) در فرآیندهای اجتماعی می‌پردازد. در نهایت، به بررسی نقش «تکنولوژی‌های خود» در فرآیندهای اجتماعی می‌پردازد.